

جان استن بک

اتوبوس سرگردان

سعید ایمانی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

سخن ناشر

جان استن بک*، زاده‌ی ۱۹۰۲، رمان‌نویس شهیر آمریکایی است که آثار واقع‌گرایانه‌اش تصویری از زندگی انسان معاصر را به نمایش می‌گذارد. تلاش بی‌وقفه‌ی او برای انعکاس واقعیات تلخ و پراز‌گزند طبقات فرودست و دور شدن از فضای رمانتیک حاکم بر ادبیات آمریکا، باعث شد که آثار وی طی چند دهه تبدیل به روایتی از تاریخ نانوشته‌ی مردمان این سرزمین شود. توصیف بی‌نظیر استن بک از خانواده‌ای آواره و مصیبت‌زده در کتاب خوشه‌های خشم (۱۹۳۹)، شاهکاری را به ادبیات آمریکا افزود که در همان سال با ستایش منتقدین، جایزه ادبی پولیتزر را به خود اختصاص داد.

* نام «جان استن بک» در منابع فارسی و برخی ترجمه‌ها «جان اشتاین بک» آمده است. از آنجا که مترجمان همکار موسسه انتشارات نگاه تلفظ استن بک را بردیگر تلفظ‌ها ارجح داشته‌اند ناشر نیز «استن بک» را در این ترجمه‌ها پذیرفته است. بدیهی است تلفظ «اشتاین بک» نیز نادرست نیست.

استن بک نویسنده‌ای پرکار بود و آثاری چون درنبردی مشکوک (۱۹۳۶)، موش‌ها و آدم‌ها (۱۹۳۷)، راسته کنسروسازان (۱۹۴۴)، اتوبوس سرگردان (۱۹۴۷)، شرق بهشت (۱۹۵۲)، روزگاری جنگی درگرفت (۱۹۵۸)، زمستان نارضایتی‌ها (۱۹۶۱)، سفرهای من با چارلی (۱۹۶۲)، همچنین مروارید، اسب سرخ، مرگ و زندگی و دره‌ دراز در کارنامه‌ی درخشان او دیده می‌شود.

تجربیات شخصی نویسنده، از کارگری تا نویسندگی، پل ارتباطی او با لایه‌های تحتانی اجتماع بود.

کشور ما از دیرباز با آثار استن بک آشنا بوده است، زیرا زبان او روایت‌گردد مشترکی از تمامی انسان‌ها، فارغ از هر نژاد و ملیت است.

انتشارات نگاه مفتخر است، در مجموعه‌ای بی‌مانند، آثار این نویسنده‌ی بزرگ را با ویرایش جدید، تقدیم به دوستداران ادبیات جهان کند..

موسسه انتشارات نگاه

سخنی چند درباره‌ی نویسنده

جان استن بک^۱ نویسنده‌ی آمریکایی میان دو جنگ است. تولدش در سال ۱۹۰۲ در دره‌ی سالیناس^۲ واقع در کالیفرنیا و چاپ نخستین کتابش به نام فنجان طلایی در سال ۱۹۲۹ بود. آمریکای آن زمان نیز نظیر آمریکای امروز دستخوش بحران و هرج و مرج بود. سرمایه‌داری تازه به دوران رسیده‌ی آمریکا با بورژوازی کهنه‌کار سرستیز و مجادله داشت. بانکداران حریص و زمین‌خواران آزمند که محصول و سود عالی‌ترین هدف آنها بود دهقانان را به یوغ کشیده بودند و فقر و اضطراب بر همه جا حکمفرمایی می‌کرد.

در نواحی جنوب غربی ایالات متحده که خشکی زمین‌ها بیابان‌لم‌بیزرعی را پدید آورده، زندگی مردم و بینوایی آنها که به قصد به دست آوردن پاره‌ای نان و وطن خود را ترک می‌گفتند دلیلی برای نوشتن بعضی از کتاب‌های او شد.

«وقتی به میان این مردم رفتم و با بدبختی‌ها، نگرانی‌ها، امیدواری‌ها و ناامیدواری‌هاشان روبه‌رو شدم و هنگامی که دیدم فاجعه‌ی فرار آنها از زادگاهشان فاجعه‌ای دیگر به بار می‌آورد و این بینوایی‌ها نه به وسیله‌ی

1. John Steinbeck
2. Salinas Valley

طبیعت، بلکه به وسیله‌ی خود انسان پدید می‌آید، دیگر فراموش کردم که چرا به آنجا آمده‌ام و طرح کتاب خوشه‌های خشم را ریختم.^۱

«خوشه‌های خشم، اودیپ پرولتاریای کشاورزی آمریکا در سیاه‌ترین سال‌های ۱۹۳۰ است. شاید این کتاب آخرین گل رئالیسم باشد که نقاشی و تصویرسازی ماهرانه‌ی استن بک به نحوی منقلب‌کننده و جدان‌ملتی را تکان می‌دهد و آتش خشمی مهیب را علیه نتایجی که از مبارزه‌ی ناکام این دهقان‌های ساده‌دل برمی‌خیزد شعله‌ور می‌سازد.»^۲

در چنین دوران مرگباری بود که وی نظاره‌گر جامعه‌ی آمریکا بود و همراه توده‌ی مردم در دریایی از رنج و وحشت غوطه می‌خورد و از این جاست که در آثارش زمانی یأس و ناامیدی و کوفتگی و زمان دیگر روح عصیان و مبارزه جویی و تسلیم‌ناپذیری می‌جوشد، زمانی همچون یک فیلسوف به مسایل جهانی می‌نگرد و زمان دیگر هستی بشر را با تازیانه‌ی پرخاشگری‌های بی‌امان خود درهم می‌کوبد و سرانجام در برابر تمامی این تناقضات شدید عصر خود تسلیم ناامیدی و نفرت می‌شود.

«اما اگر به مهر و شفقت واقعی او نسبت به تیره‌بختان و بینوایان و به استعدادش در ترسیم و تصویر آنان بیندیشیم و اگر به وسعت فضایی که صدای نویسنده در آن طنین افکننده گوش فرا دهیم، از صدای نوازشگر «موش‌ها و آدم‌ها» یا فریادهای خشم‌آلود «خوشه‌های خشم» و تبسم‌های بسیار «تورتیلافلت»^۳ متقاعد خواهیم شد که ترجیح دادن این نویسنده، که دارای سبکی «غیرفاخر» ولی کریمانه و مشفقانه است، نسبت به همه‌ی کسان دیگر، کاری نیست که بتوان آن را غلو و مبالغه نامید.»^۴

جان استن بک مردی ست که از سیاهی و نفرت راه باز می‌کند. او

۱. گفت‌وگویی با استن بک ترجمه‌ی ایرج قریب.

۲. مقاله‌ای از روبر کانتز منتقد فرانسوی ترجمه‌ی ایرج قریب.

3. Tortilla Flat

۴. مقاله‌ای از روبه‌رو کانتز منتقد فرانسوی ترجمه‌ی ایرج قریب.

برای گشودن این راه از هزاران بحران و بدبختی می‌گذرد، بیکاری‌ها و دربه‌دوری‌های مردم و ستم سرمایه‌داران و بهره‌کشی آنها را دیده و فقر و گرسنگی کسانی را احساس کرده است که زیر دنده‌های غول‌پیکر سرمایه‌جان کنده‌اند.

نویسنده قهرمان خود را از میان اشخاص فقیر، کارگر، فعله، دهقان و بالاخره طبقات تهیدست و پایین اجتماع برمی‌گزیند و با همان زبان ساده به شرح زندگی آنها می‌پردازد. ملاحظات روانشناسی او بی‌خدشه و تقریباً صریح و روان است. راستی کیست که بتواند پیروزی بلامنزاع «تورتیلافلت» را با لحن طنزآمیزش و «موش‌ها و آدم‌ها» را با بیان غمزده و شکل تراژیکش فراموش کند؟

استن بک پرورش یافته‌ی چنین اجتماعی ست.

او در ابتدا مردی نیمه وحشی ست و از مجالس ضیافت و مصاحبه با روزنامه‌نگاران گریزان است.

«من از شهرت مثل طاعون گریزانم. برای اینکه شهرت همه‌ی فریفتگان خود را خانه خراب کرده است. من می‌خواهم گمنام بمانم. نمی‌خواهم از خود چیزی داشته باشم زیرا تحمل آن را ندارم.»

با این حال استن بک از «فنجان طلایی» تا آخرین اثرش «زمستان نارضایی ما» راهی بس شگرف و درهم و سیاه را پیموده و با این همه از کامیابی‌ها و موفقیت‌های بزرگ نیز بی‌نصیب نمانده است، موفقیت‌هایی که «ژاک کابو» منتقد فرانسوی عقیده دارد قاتل او بودند و «سازمان‌های امنیتی کشورش نبوغ او را کشته است...»

«خوشه‌های خشم» جایزه‌ی پولیتزر را نصیبش کرد و در سال ۱۹۶۲ برای تقدیر از کارهایش جایزه‌ی نوبل به او اعطا شد. عده‌ای بر این باورند که استن بک در این اواخر روح سازشکاری پیدا کرده و نمی‌توانست اثری چون آثار اولیه‌ی خود به وجود آورد. می‌گویند او پس از سال‌ها درخشش